



فرهنگی

جماعت چغندری

رفتارشناسی منورالفکران ایرانی در چند پرده

ممسن فاطمی

اشاره:

آنچه که از جماعت
مترقی و صنف منور الفکر
ایرانی در دو قرن اخیر دیده
شده، رفتارهایی است که با
هیچ عقل سالم و تحلیل منطقی
سازگار نیست و اصلاً نمی‌توان به درک
و حل ناسازگاری‌ها و ناهمگونی‌های رفتارها و
تفکرات این جماعت بی‌ریشه در اجتماع ایرانی نائل آمد.
آنچه در پیش روست مجموعه‌ای است از رفتارها، آداب، تفکرات
و افاضات این جماعت مترقی که خود را قوم برگزیده و منتخب
همه قرن‌های تاریخ ایران می‌پندارد و بر این باور است که پرچم
بیداری و اصلاح‌طلبی ملت ایران همچنان بر دوش اوست.

۱. براهین چغندری

تا به حال دیده‌اید کسی را که شریعت و طریقت و حقیقت را یکجا کنار نهاده و به حقیقت رسیده باشد؛ آن هم با
چغندر؟ بله، اشتباه نخواندید. چغندر. باور نمی‌کنید؟ ظریفی از دوستان نقل می‌کرد: در میان نزدیکانش کسی هست که
ادعای روشنفکری‌اش، آن هم از مدل چپ سنتی و مبارزات تئوریکش با رژیم قدیم، گوش فلک را در فامیل پر کرده
است. او آن قدر بر پای سبیل استالینی چپی‌اش ایستاده که هنوز است با فرو افتادن مجسمه‌های مارکس و انگلس
در همه کره خاکی، هنوز سبیل این روشنفکر، حتی یک اپسیلون از مدل اصلی‌اش عقب ننشسته است. آن وقت این
روشنفکر، چریک قدیمی و پیرو «چه‌گوارای» قهرمان (!!) در یک محفل افاضه فرموده‌اند که: «از افتخارات من این است
که تا به حال در عمرم، یک بار هم علیه اسراییل شعار نداده‌ام. چرا که هیچ‌گاه از خاطر من نمی‌رود که در دوران کودکی، در
منطقه روستایی ما مهندسان کشاورزی اسراییل آمده بودند و در صحرای لم یزرع، چغندرهایی عمل می‌آوردند به این هوا
؟ [در این جا این استاد روشنفکر دستان خود را به صورت ۱۸۰ درجه‌ای باز نموده است] آن هم به وزن ۱۵-۲۰ کیلو.
آخر عقل آدم باور می‌کند؟ من چطور می‌توانم علیه این آدم‌ها شعار بدهم؟! جدای از این دفاع و همراهی با کشوری که فرزند





نامشروع امپریالیسم و کاپیتالیسم است و فارغ از تضاد آشکار جمع آمدن ادعای مبارزه چپ و سوسیالیستی، با دفاع از مصداق کامل حکومت کاپیتالیستی و امپریالیستی در خاورمیانه، می‌توان به ژرفای براهین و اساس استدلال‌های این جماعت متفکر و منور الفکر پی برد. حالا خیلی عجیب نیست که می‌شنوی پطر کبیر هم می‌خواست با یک تیغ ناست یک شبه روسیه را متحول کند و فکر می‌کرد همه بدبختی‌های روسیه از ریش بلند مردم روس است؛ چرا که احتمالاً پطر کبیر هم مثل این آدم متفکر و فیلسوف وقتی نگاهش به صورت‌های صاف و صیقل خورده مردان فرنگ افتاده بود، فکر کرده که با برداشتن هر رشته تار موی ریش توانسته یک سد عظیم و مانع کبیر در برابر توسعه ملت را بردارد. با همین برهان محکم و بنیان فکری قوی بود که رضا شاه در اول حکومتش فکر می‌کرد، چادر زنان و لباس‌های محلی ایرانی بزرگ‌ترین عامل عقب ماندگی ملت آریاست و باید با ریشه کن کردن این مظاهر، عقب ماندگی ملت را یک شبه به اوج آسمان رشد و توسعه رساند. همین اشتباه در فکر و استدلال تا پایان حکومت بولواری میرینج ادامه داشت؛ تا آنجا که صمیمی‌ترین دوستان شاه نادان و بی‌سواد به او هشدار دادند که منظور مبارک ایشان در آغاز، «تمدن لائبرتواری و کتابخانه‌ای» بود، نه «تمدن بولواری و لاله‌زاری!» باز هم می‌گویند چغندر و لبو به چه درد می‌خورد؟ این هم فایده‌اش. حداقل این است که به کار استدلال این جماعت می‌آید.

۲. ملاحای پایونی یا آخوندهای تی‌شرتی

وقتی بخوای وارد خانه‌ای بشوی که دیوارهای آن بلند است و پنجره‌هایش محکم، باید راهی پیدا کنی که درد سر نداشته باشد. یک آدم شبیه آدم‌های آن خانه، آن هم از شکل آدم‌هایی که همه قبولش داشته باشند و با یک کلمه‌اش همه اهل خانه به هم بریزند. آخوند و ملا، روحانی و عالم، واعظ و منبری، همان صنف آدم‌هایی هستند که ملت به آنها مثل پدر نگاه کرده است؛ مثل طبیب و حکیم. دردهای این ملت را آنها دوا کرده‌اند. پدری دلسوز بوده‌اند که رفیق ناباب را نشان مردم داده‌اند و راه را از بیراهه. حالا که اینها در این خانه‌اند، درها

پس از بسته شدن اولین قرار دادها، و رو شدن دست این آخوندها، کراوات و پایبون با یک دست کت منجوق دوزی شده ماسونی و البته یک صورت نوازش خورده با تیغ ناست و سپس افتر شیو فرانسوی و یک کرسی استادی و چاپ چند کتاب و اثر از پیش نوشته شده است که خودش را نشان می‌دهد.

بسته است و برج و بارو، آدم‌های بیداری دارد که شب و روز از خانه پاسداری می‌کنند. چه باید کرد؟ آخوندهای پایونی! اینها می‌توانند شبیه آدم‌هایی باشند که در خانه اعتبار دارند. در حجره‌ها خاک خورده‌اند و مثل دیگر آخوندها «ضرب ضریبا» گفته‌اند. با این صنف، خوب می‌شود لباس و عمامه‌ای که مردم از قدیم پای آن قسم می‌خورده‌اند را خراب کرد و عروسک‌هایی را وارد خانه نمود که همان حرف دزدها را بزند و شاه کلید خانه را دو دستی و بدون هیچ درد سری به شاه دزدها برساند. آخوندهای پایونی این کار را به خوبی انجام می‌دهند؛ اول اعتماد اهل خانه را با ظاهر موجه، حرف‌های قشنگ و عمامه پسند جلب

می‌کنند و بعد از فریب مردم، آنان را به دنبال خود می‌کشند.

پس از بسته شدن اولین قرار دادها و رو شدن دست این آخوندها، کراوات و پایبون با یک دست کت منجوق دوزی شده ماسونی و البته یک صورت نوازش خورده با تیغ ناست و سپس افتر شیو فرانسوی و یک کرسی استادی و چاپ چند کتاب و اثر از پیش نوشته شده است که خودش را نشان می‌دهد. حالا مهم نیست که تا چند سال پیش، این آقا «قال الصادق» و «قال الباقر» می‌گفته و گونی گونی اعتبار جمع می‌کرده؛ مهم این است که امروز «قال الگورویچ»، «قال الپوپر» و «قال الراسل» بگویند و یک زنبیل تئوری بسیط و مرکب به مخ ملت بچاپانند. فرق هم نمی‌کند کدام خدا را در نمازش بخواند و اصلاً کدام دین را قبول داشته باشد؛ فقط مهم است مثنوی و شعر بخواند و بخندد؛ آن هم به همه چیز: به ریش ملت، به هویت و مذهب و حتی به دشمن و قاتل مردم و حتی به کسی که نفت، جان و ناموس کشور را به غارت می‌برد. مهم این است که خشن نباشد. آن وقت، شب و روز به سمت قبله آن سوی آب هم نماز بخواند، ککش نمی‌گردد؛ مثل سر احمد خان که به مسلمانان هند می‌گفت اگر می‌خواهند به سعادت برسند، به سمت لندن نماز بخوانند. جالب است، نه؟ عین همین حرف‌ها را حالا پس از ۱۵۰ سال، آخوندهای تی‌شرتی قرن ۲۱ به شکل دیگری می‌زنند. باور نمی‌کنید؟ یک سری به کتابفروشی‌ها بزنید. فقط فراموش نکنید که شاه دزدها یک بار دیگر این خانه را هدف قرار داده‌اند. ملاحای پایونی دیروز یا آخوندهای تی‌شرتی امروز، یکی هستند. شناختن آنها کار سختی نیست. مهم این است که آن ور آبی‌ها خوب فهمیده‌اند تا روحانیت اصیل در این خانه هست، نمی‌توانند خودش را بر اهل این خانه قالب کنند؛ برای قالب کردن غریبه در خانه، کپی‌های برابر اصل (جعلی‌ها) به کار می‌آیند.

۳. موسیو یزید امام حسین رو کشته

نمی‌دانم چه عقده‌ای این جماعت با دردانه خلقت و گل سر سبد خاندان پر برکت عالم دارند؟ شاید برای این است که در حساس‌ترین لحظه‌هایی که می‌رفت تا همه هستی این ملت به باد برود، نام طوفانی او بوده که همه معادلات شاه دزدها را به هم ریخته است! حتی حکومت‌های جاه‌طلب هم خوب فهمیده بودند که فقط و فقط با نام طوفان‌زای حسین(ع) است که می‌توان هم وحدت ملی را حفظ کرد و هم قدرت نظامی و سیاسی را داشت و هم مردم را راضی نگه داشت. اصلاً کسی هست که به عظمت این آتشفشان غیرت و شجاعت در عالم نبالد؟!

حالا نمی‌دانم چرا این جماعت با اولین چیزی که سر ستیز دارند، دین و قرآن و بعد نام این ابر مرد است؟ اصلاً جواز روشنفکری صادر نمی‌شود، جز این که چند لگد محکم به این چند عنوان زده شود! شاید از این بابت باشد که بالاخره شاه دزدها خوب فهمیده‌اند که باید زیر ستون‌های خانه را اول بروبند و بعد ببینند دنبال خرابه‌های خانه و دفینه‌هایش را ببرند. داستان و شعر و قصه و فیلم و کتاب و مقاله‌های این جماعت را که می‌خوانی، می‌بینی از عاشورا و امام حسین(ع) آنچنان عقده و کینه‌ای دارند که گویا امام شهید، ارث خانوادگی آنان را به غارت برده است. راستی، سید الشهدایی که همه شرف و ناموس این ملت را حفظ کرده چرا باید مورد حمله این جماعت باشد؟ جالب است که در این کشور اگر میر پنج کلاه لگنی دیکتاتور هم خودش را گریه کن امام حسین(ع) جا نزنند، نمی‌تواند حکومتش را شروع کند. تصورش را بکنید که یک دسته قزاق سبیل در رفته با علم و کتل و زنجیر و شمع به دست و با سرهای گل مالیده و با پای برهنه راه افتاده است در کوچه و خیابان تهران قدیم و جلوی دسته هم رضاخان راه می‌رود، قزاق‌ها هم با نوای محزون دسته جمعی می‌خوانند: «گلمیش‌خای شیعه لُر»*. چرا که رضاخان

این جماعت قرتی خیلی هم بخواد جلو برود، یک دسته کت شلواری شیک پوش ژل زده راه می‌اندازد، آن هم در یک گوشه پارک و بعد دسته جمعی شمع روشن می‌کنند و جنایت ضد حقوق بشر «موسیو یزید» را با لطیف‌الحن‌ترین لحن موجود محکوم می‌کنند

هم که باشی می‌دانی برای حکومت کردن بر این مردم، باید گریه کن امام حسین(ع) باشی؛ اگر چه چند ماه بعد، عزاداری به حکم انگلیسی‌های ملعون، ممنوع می‌شود، اما همین ممنوعیت است که شاه قلدر نادان را می‌شکند. با این حال، این جماعت مترقی، هنوز که هنوز است نخواست با امام حسین(ع) آشتی کند. خیلی هم که بخواد دل بسوزاند، آقا را با سیاوش اساطیری کنار هم می‌گذارد و احساسات نوستالژیکی‌اش را در قالب چند کلمه نیمه حماسی و احساسی بیان می‌کند و در غم از دست دادن همسر شهربانوی ساسانی (یعنی امام حسین) یک دستمال حریر سیاه انگلیسی به نشانه تباکی بر صورتش می‌گیرد. این جماعت قرتی خیلی هم بخواد جلو برود، یک دسته کت شلواری شیک پوش ژل زده راه می‌اندازد، آن هم در یک گوشه پارک و بعد دسته جمعی شمع روشن می‌کنند و جنایت ضد حقوق بشر «موسیو یزید» را با لطیف‌الحن‌ترین لحن موجود محکوم می‌کنند و به آرامی شعار سر می‌دهند که: «موسیو یزید امام حسین رو کشته، وای که چه کاری کرده، چه کار زشتی کرده!»

۴. مرگ سازه‌ها و واژه‌های ناب

معماری و ادبیات؛ این دو عنصری هستند که این جماعت با ورودشان آن را ویران کردند. و چرا ویران نکنند؟ وقتی که بخواهی ملتی را تهی کنی، اول باید حجاب و عفاف را از خانه و سخن او جدا کنی. دیگر هیچ سازه و ساختمانی، نه اندرونی و سر و راز و صفا و عطر محمدی(ص) دارد و نه هیچ شهر و

دهی، محوریتش مسجد و محراب و ذکر و علم است؛ که پاساژ و رستوران و گراند هتل و سینما و تماشاخانه و گالری، قلب شهر و نبض حیاتش نه عبادت و معیشت و دیانت که مصرف و اسراف و تبذیر می‌شوند، همه جوش و خروش آدم‌ها.

ادبیات را هم که از عرفان و دین و تفسیر و پند و حکمت پوست بکنی، می‌شود چیزی شبیه «وغ و غ اومانیسیم» و ته آن دیگر مناجات و دعا بیرون نمی‌آید. خیلی که از کوره آهنی سرخ شده شاعر و قصه سرای آن هنر بیرون بریزد؛ چک چک غریزه‌ای است و آخرش «جیغ بنفش» می‌کشد و خودش را فرزند نامشروع تازیان و مغول می‌بیند. «محاکات نفس» می‌شود، هر چیزی که در کلمات، کنار هم می‌چیند. کیف می‌کند از این که فارسی را دور بریزد و نه حتی خط میخی و عیلامی، که خط یروپ را پیشنهاد می‌کند. پیشنهاد خواندن نماز به زبان لاتین را می‌دهد و برای اینکه خیلی هم ضایع نکنند، در کنارش یک شوینده قوی ادبی را به نام «شوونیسیم» به کار می‌گیرد. جالب است نه؟ دیگر نگویید «محرمانه»، بگویید «کسی نفهمد»؛ نگویید «مستقیم»، بگویید «سیخکی»؛ نگویید «فوری»، بگویید «دستپاچگی». حالا این کجایش ترقی است؟(؟) خدا می‌داند. مهم این است هر چیزی که با عربی و قرآن و روایت سر و کار پیدا می‌کند، حذف شود؛ آن هم زبانی که اگر حرف‌هایش را بشویی، می‌ماند زبان پهلوی بند تنبانی‌اش، آن هم با چهار حرف باستانی که نمی‌توانی حتی یک سطر را با تف و سریش بر صفحه ادبیات بچسبانی. این جاست که به زور هم شده همه زورشان را می‌زنند، تا دوره نیمایی را با صد تا پروژکتور جشنواره‌ای در روز روشن در برابر خورشید تابناک ادبیات عرفانی فارسی بدرخشانند؛ فارغ از آن که حتی برای یکبار هم شده نمی‌توان یک آدم از این جماعت را یافت که در تنهایی‌ها و مناجات‌هایش با خدا، حتی یک سطر از شعر دوره نیمایی را آروغ



**می‌توانید یک چوپان را در صحرا
و دشت پیدا کنید که با شنیدن
سمفونی طبیعت و دیدن عظمت
خلقت، آروغ‌های ادبی این
جماعت و ترهات این ریسۀ مترقی
را تکرار کرده باشد؟**

هر دو به حمام می‌روند و لیلا و حمیرا
و فرح و فروغ و گوگوش، همان گونه‌اند
که قره العین می‌خواست و می‌گفت و
آزادی و ترقی زن ایرانی را در لخت و
عور شدن می‌دانست.

این قصه سر دراز دارد. فقط وقتی
به کارنامه این شیرینک‌های مترقی
اصلاح‌طلبان نگاه می‌کنی، می‌بینی که
چگونه از برداشتن چادر، چارقد به عنوان
مبارزه در راه آزادی زنان نام می‌برند. حالا
این که عروسک‌های سرخاب سفیداب
کرده جماعت مترقی چرا و برای چه این
حرف‌ها را می‌زنند و پولک نوبل را از آن
خود می‌سازند، شرح دیگری است. فقط
جالب است بدانیم که از قره العین بهایی
تا لیلا امیراچمند و فرح پهلوی و پس
از آن این شیرینک خوش رقص پولک
نوبلی، همه و همه، اولین حرفی که دارند
این است که به دنبال آزادی زن عفیف
و محجوب، از بسند بردگی‌اند. حالا این
آزادی به کجا ختم می‌شود، مهم نیست؛

به کاباره و دانسینگ یا
گراند هتل و تماشاخانه
و شاید هم...! مهم این
است که جماعت مترقی
و به خصوص آن ور
آبی‌ها، لختی‌ها را بیشتر
می‌پسندند. پس برای
ترقی این مملکت، پیش
به سوی جزیره لختی‌ها!

۶. امین‌الضرب‌ها

اگر فکر می‌کنی که
فقط این «حاج حسین
امین‌الضرب» است که
با پول و املاکش به
حمایت همه جانبه از

این جماعت مترقی عصر فجر می‌پردازد،
اشتباه می‌کنی. اصلاً این جماعت، متولد
شده پول و ثروت ماسونی‌ها هستند و
زاییده قرارداد و معاهده. حالا روشنفکر
و فیلسوف‌نما و مترقی به تجارت چای
و تنباکوی قلیان و فولاد و طلا و نفت
و پارچه و کش تنبان چه ارتباطی پیدا
می‌کند، کسی نمی‌داند. ازدواج نامشروع
ثروت و سیاست حاصلش شده است،
این جماعت مترقی. امین‌الضرب، یک
واسطه ظاهری است، حالا بخواهد قند و
شکر ایران را تأمین کند و یا برق تهران را
بیاورد. مهم این است که «امین‌الضرب»ها
همه ابزار نان رساندن به جماعتی هستند
که بالاخره باید پول جریده و مطبوعه و
مقاله و انجمن و همایش و فراموشخانه
را از جایی به دست بیاورند، حالا از
سفارت روس است یا بریتانیا یا فرانس
یا برلین یا آمستردام، خیلی فرق ندارد.
جالب است که این سفارت خانه‌ها
هم کرور کرور پول اهدایی را از جیب
مبارکشان نمی‌پردازند، بلکه از جیب
ملت بیچاره و پا برهنه که به نان شب
خود محتاج است، برداشته، به جیب راه
بلدان خودشان می‌ریزند.

کافه و گراند هتل و چاپخانه و آبکی
و دود و کراوات و پاپیون و افتر شیو
و اودکلن خرج دارد. به خصوص که
فصل انتخابات، هزینه پوستر و ستادهای
تبلیغاتی و شام و ناهار هوراکش و

سوت و کف زن هم به
آن اضافه می‌شود. برای
این که جماعت مترقی
و منور الفکر همواره از
این نعمات و برکات
برخوردار باشند و
خدای نکرده (!) دچار
محرومیت و ناداری و
تهی دستی نشوند، بهترین
راه، رونق تجارت است؛
آن هم آب کردن کالاهای
کمپانی‌های آن ور آب
توسط «امین‌الضرب»ها.
آنها بهترین جاده صاف
کن‌های حضور کمپانی‌ها
هستند و نوکرهای

حاج حسین امین‌الضرب
حامی اقتصادی منور الفکران قاجاری



بی‌جیره و مواجی که به خوبی می‌دانند چگونه پول ملت را به جیب اربابان خود سرازیر کنند.

حالا هم که نگاه کنی «امین الضرب»ها را در میان تاریکه بازار سیاست و فرهنگ می‌توانی ببینی. «فلان روزنامه وابسته به فلان حزب وابسته به فلان بانک و شرکت.» جالب است نه؟! اصلاً روزنامه را چه به بانک و کارخانه! امین الضرب‌ها را حالا هم می‌توان جست. چطوری؟ فهرست کامل حامیان انتشاراتی‌ها، چاپخانه‌ها، روزنامه‌ها و حزب‌ها و محافل روشنفکری را هیچ کسی نمی‌تواند پیدا کند. موش‌های کور و دزد‌های مزرعه و باغ، تنها وقت انتخابات‌ها فعال می‌شوند و به خصوص وقتی که کار به جای باریک و دوراهی می‌رسد و سیل آراء ملت به صندوق‌ها جاری می‌شود، خودشان را نشان می‌دهند. آن وقت «امین الضرب»ها را می‌توان پیدا کرد. چرا که خطر در چند قدمی موش‌هاست.

۷. حزب شیطان

این جماعت با «حزب الله» نفرت دیرینه دارند و اصلاً خوش ندارند که آنها را حزب الهی بخوانی. می‌توانی به آنها رکیک‌ترین ناسزاهای ناموسی را نثار کنی، اما فقط این کلمه را نباید به آنها بگویی: «حزب الهی». این یک ننگ تاریخی برای روشنفکری است که حتی یک روز در این حزب پوستری می‌چسبانده و اصلاً جرم کمی به حساب نمی‌آید که روزی روزگاری در کنار حزب الهی‌ها، از روی تزویر و ریاکاری در یک گوشه از شهر، بانگ الله اکبر سر داده باشد. به عکس، مهم این است که خودت را برای ستیز و قیام، اصلاً مناسب نبینی و پیش از اینکه به واژه‌هایی مثل «انقلاب» فکر کنی، بیشتر به فکر نافرمانی مدنی و نهایتاً با رعایت تمام جنبه‌های امنیتی و شائیتی، به فکر تغییر آرام و سفید و بدون خون و خون‌ریزی باشی. اگر هم قرار است از کسی تجلیل کنی، مارکس و انگلس و کاسترو و مائو و هوشی مینه و جمال و غفلت هستند و اصلاً برای این جماعت مهم نیست که سید ستیهنده

اصلاً برای این جماعت مهم نیست که سید ستیهنده قرن آخر الزمان و حضرت روح اس (س) بیرق قیام عهد غیبت را بر دوش گرفته یا نه. چه اهمیتی دارد؟ مهم این است که تحلیل‌های ترمودینامیکی این جماعت، با قواعد آن ور آب بخواند.

قرن آخر الزمان و حضرت روح اس... (س) بیرق قیام عهد غیبت را بر دوش گرفته یا نه. چه اهمیتی دارد؟ مهم این است که تحلیل‌های ترمودینامیکی این جماعت، با قواعد آن ور آب بخواند. اگر هم بخوانند، رمز پیروزی انقلاب را تحلیل کنند، بگویند «لازمه ترقی و توسعه این ملت، انقلاب بود» و «اگر تکنولوژی کاست و نوار نبود، انقلاب پیروز نمی‌شد!» و همه قواعد عاشورایی و قرآنی انقلاب را نادیده بگیرند و نهایتاً با زور و ضرب و از سر ناچاری افاضه کنند که «بالاخره [امام] خمینی یک کاریزما بود!» حال آن که کسی نیست بر سر این جماعت بوقلمون صفت بکوبد که ما بر سر اسلام دعوا داشتیم و آن زمان که شما در جشنواره‌های ادبی - هنری ملکه معلوم الحال به دست بوسی و کاسه لیس‌ی دانش‌آموختگان سوربون و هاروارد می‌شتافتید و با کف و سوت و ایما و اشاره حضار، در هفت آسمان غریزه اوج می‌گرفتید و در حسرت ظلم و ستم کوروش آه می‌کشیدید و انوشیروان ستمگر را برتر از رسول خدا (ص) می‌دانستید، مردم ستمدیده این سرزمین برای تحقق حکومت انبیا در میدان ژاله، فرزندان خود را دم گلوله می‌سپردند و کلام آن مرد آسمانی را بدل از کلام محمد (ص) و خطبه‌اش را بدل از خطبه علی (ع) و فریادش را بدل از فریاد حسین (ع) می‌دانستند و بانگ برمی‌آوردند که «ما سوت و کف نمی‌زنیم خمینی، بر سر و سینه می‌زنیم خمینی». حزب الله، این جماعت سر در پی فرمان آن روح‌خدایی بوده و هستند و حزب الشیطان، جماعت مترقی وازده که قبله‌ای جز کاخ‌های تیره و سیاه شیطان ندارند.

۸. انگل‌های باغ

نگاه که می‌کنی، دور و برت دوباره پر شده است از علف‌های هرزه‌ای که فایده‌ای جز سسمی کردن باغ ندارند. نه میوه‌ای دارند و نه سبزی و طراوتی. نه عطری و نه ریشه‌ای. یک انگل به ظاهر گیاه که خودش را چسبانده به زمین حاصلخیز این ملت و مدام قوت این خاک را می‌بلعد و هرز می‌دهد. ای کاش لااقل به درد خوراک استر و گوسفند می‌خورد، اما این اندازه هم نمی‌ارزد. حالا این جماعت نو اندیش مترقی روشنفکر مدعی است که اگر نبود، اصلاً انقلابی به وجود نمی‌آمد و اصلاً اگر آمریکا و غرب از غیرت و مردانگی این ملت می‌هراسد، از تاثیر همان حرکت‌های جنبشی و سیل‌های استالینی و نهضت‌های اندیولوژیکی و ازدواج‌های سازمانی و آروغ‌های ادبی اوست. تازگی‌ها پا را فراتر گذاشته و با تمسک به استدلال خشکیده چغندری خودش خواستار کنار آمدن مردم با همان غول‌ها و شاه دزد‌هاست. این جماعت پررو و فریبکار دغل باز که در جوش و خروش تندر انقلاب سوسمار وار در سوراخ خزیده بود، دوباره سر برآورده است، گالری، آتلیه، هنرکده، فرهنگسرا، روزنامه، سینما، کتابفروشی، دانشگاه، حوزه و حتی دبیرستان و مهد کودک جاهای خوبی است تا این جماعت بوقلمون صفت با همان براهین چغندری و خنده‌آورش خودش را به اهل این خانه قالب کند.

* ای شیعیان
[برای عزاداری]
آمدیم.

